

تشدید بی‌ثباتی و نابرابری اقتصادی

در خاور نزدیک

نقل از لوموند دیپلماتیک
ترجمه: ولی خان بابایی

«علی‌رغم بمبارانهای جنوب لبنان توسط اسرائیل در زمستان گذشته در دورنمای صلح خاور نزدیک برنامه‌هایی در حال شکل‌گیری می‌باشد. غربیها امیدوارند با ترتیب دادن همکاریهای اقتصادی، مردم منطقه را از فواید آن بهره‌مند سازند. با وجود این نابرابری میان دولتها افزایش می‌یابد. حتی شرایط اقتصادی سلاطین نفتی وخیم‌تر می‌شود؛ به طوری که ذخیره‌های ارزی عربستان سعودی به ۷ میلیارد دلار کاهش یافته است. علی‌رغم این شرایط، سرمایه‌های بخش خصوصی در جهتی متناقض با دولتها و عدالت اجتماعی در حال افزایش می‌باشد.»

بعد از پایان جنگ خلیج فارس و آغاز مذاکرات اعراب و اسرائیل در پایان اکتبر ۱۹۹۱ در مادرید، ناظران در باره صورت‌بندیهای جدید سیاسی در خاور نزدیک که شاید در آینده بتوانند منطقه را تحت تاثیر خود قرار دهند، سوال می‌کنند. در همین حال جریانهای مختلفی از گروههای «اسلامی» توجه ناظران را به طرف خود جلب کرده‌اند، زیرا این گروهها اغلب به عنوان عوامل برهم زننده نظم و ثبات آمریکا تلقی شده‌اند. که بایستی ثبات را به همراه داشته باشد.

اما این عامل نیز به عنوان یک عنصر بالقوه مثبتی تلقی شده است که در سایه آن شاید بتوان صلح را استحکام بخشید. بنظر برخی محافل غربی، مردمی بودن مترازد رهبر اعتقادی سودان «آقای حسن اثرابی» نشانگر تمایلی است که به اسلام به عنوان شریکی احتمالی در ثبات و نظم جدید منطقه دارد.

با وجود نگرانیهایی کمابیش شدیدی که در رابطه با خطرات درگیریهای جدید داخلی و خارجی وجود داد، اغلب افراد بر این اعتقادند که قطعاً تمامی طرفهای درگیر صلح و ثبات تدریجاً در خاور نزدیک جمع شده‌اند. مبارزه با تروریسم، مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل، بازگشت ثبات به لبنان، تغییر و تجدید نظر تمامی رهبران عرب در رابطه با آمریکا بعد از بین رفتن پشتیبانی شوروی از آنها، تمایل کویت و عربستان سعودی برای تسریع مادی‌سازی روابط اقتصادی با دولت اسرائیل در راستای اشتراک منافع که در طی جنگ خلیج فارس بوجود آمد، همه این عوامل با تشخیص دقیق علل بحران در منطقه انطباق دارند. به علاوه به لحاظ اقتصادی گفتگوهای صلح

اعراب و اسرائیل دارای طرفهای مذاکره کننده چند جانبه‌ای است که این گردهماییهای دوره‌ای که در برخی پایتخت‌های بزرگ بین‌المللی در جریان بوده است، اسرائیل و کشورهای مختلف عربی را درگیر خود کرده است. این گفتگوها در رابطه با مشکلات آب، حمل و نقل، جهانگردی، حفاظت از محیط زیست، اسکان قطعی پناهندگان فلسطین صورت می‌گیرد. در واقع توجه به منافع اقتصادی که صلح ممکن است به خصوص برای دولت اسرائیل بدنبال داشته باشد، مساله جدیدی نیست. از سالها قبل دکتر «آرماند هامر» مؤسس انجمن نفتی غرب، در دانشگاه تل‌آویو صندوقی را برای همکاریهای اقتصادی در خاور نزدیک ایجاد کرده است. از سال ۱۹۸۹ یک برنامه همکاری اقتصادی منطقه‌ای با حمایت این صندوق به مورد اجرا گذاشته شده و سازمانها و دانشگاههای مختلف امریکایی سعی نموده‌اند تا اقتصاددانان عرب و اسرائیلی را در جریان سمینارهایی در باره اقتصاد صلح و آرامش در خاور نزدیک، با هم‌دیگر روبرو سازند.

در این رابطه، دورنمای این تئوری مقاومت ناپذیر به نظر می‌رسد، زیرا این مساله باعث کاهش بودجه نظامی می‌شود. صلح موجب حصول درآمدهای ضروری برای بهره‌برداری و تقسیم منطقی آنها که عامل مهمی برای آینده منطقه است، خواهد شد.

پایان تحریم اسرائیل بوسیله اعراب موجب برقراری ارتباطات و مراوده‌های کاملاً اقتصادی بین کشورهای خاور نزدیک و نیز دنیای خارج خواهد شد؛ بالاخره تواناییهای فنی اسرائیل و وفور سرمایه‌های عربی امکان سرمایه‌گذاریهای قابل توجهی در سطح منطقه را فراهم خواهند ساخت و فرصتهای شغلی زیادی را برای اسرائیل جهت جذب مهاجرین بوجود خواهد آورد، همانگونه که همسایه‌های عرب آن به لحاظ افزایش لجام گسیخته جمعیت و به عنوان یک فوریت به این فرصتهای شغلی نیازمندند.

این وابستگی می‌تواند بوسیله چند رقم روشن نشان داده شود. مجموع کسر بودجه، تراز حسابهای جاری اسرائیل، مصر، سوریه و اردن در فاصله سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ به ۱۵۲/۵ میلیارد دلار می‌رسد که حدود ۶۹ میلیارد دلار آن به اسرائیل و ۴۶ میلیارد آن به مصر تعلق دارد. این کسری بودجه

قابل توجه، بوسیله اعطای کمکهای خارجی، نظامی و سرمایه‌گذاری ۱۶۰ میلیارد دلاری طی دوره فوق‌الذکر تأمین گردیده است. ۴۶ درصد این کمکها (۷۲ میلیارد دلار) روانه اسرائیل شده و در مقابل آن ۵۰ میلیارد به مصر، ۲۰ میلیارد به سوریه ۱۴ میلیارد به اردن تعلق گرفته است. به طور سرانه طی این دوره هر فرد اسرائیلی ۱۹/۴۳۷ دلار دریافت کرده است (در مقابل ۱۰۰ دلار برای هر فرد مصری، ۲۲۳۶ دلار برای هر فرد سوریه و ۴۵۹۵ دلار برای هر فرد اردنی) این ارقام نشانگر بالا رفتن غیر طبیعی سطح زندگی در سایه درآمدهای کشور می‌باشد. زیرا تولید ناخالص سرانه داخلی اسرائیل (۱۰/۰۰۰ دلار) تقریباً ده برابر بیش از تولید ناخالص سرانه همسایگانش می‌باشد. در واقع از نظر محاسبه سرانه جمعیت در سایه کمکهای خارجی، سطح زندگی در اسرائیل ۷۱٪، در اردن ۱۷٪، در سوریه ۹٪ و در مصر ۳٪ بالا رفته است.

پایان تحریم اسرائیل بوسیله اعراب برحسب برقراری ارتباطات و مراوده‌های کاملاً اقتصادی بین کشورهای خاور نزدیک و نیز دنیای خارج خواهد شد.

«هزینه‌های نظامی پیوسته در حال افزایش»

در مورد کشورهای صادرکننده نفت شبه‌جزیره عربستان باید گفت که وضعیت مالی آنها بعد از دگرگونی بازار نفت و بدنبال جنگ خلیج فارس، شدیداً تنزل پیدا کرده است. اگر در گذشته آنها توانسته‌اند با کمکهای مالی خود به ادامه حیات کشورهای عرب همسایه اسرائیل یاری نمایند، امروز دیگر توانایی انجام اینکار را ندارند. از طرفی ذکر این نکته جالب است که منسوجات و پتروشیمی که در تجارت بین‌الملل دارای بهره‌وری اقتصادی چندانی نمی‌باشند، تقریباً تمامی صادرات صنعتی کشورهای عربی را به خود اختصاص می‌دهد.

این صادرات علی‌رغم تمامی سرمایه‌گذاریهای کشورهای خلیج فارس در بخش پتروشیمی، در سال

۱۹۹۰ فقط ۰/۶۰٪ صادرات صنعتی جهانی را به خود اختصاص داده‌اند؛ در حالی که مجموع صادرات همه کشورهای عربی از ۴٪ تجارت جهانی فراتر نمی‌رود و این مقدار در ده سال قبل ۱۲٪ بوده است.

با توجه به این وابستگی و با توجه به انزوای اسرائیل و نیز متناسب با کارکرد اقتصاد جهانی، هیچ چیز مؤید این نیست که صلح اعراب و اسرائیل بتواند واقعیت‌های اقتصادی منطقه را به طور اساسی متحول سازد. هم اکنون قریب پانزده سال از انعقاد قرارداد کمپ دیوید می‌گذرد و از آنجایی که ساختار سیاسی-اجتماعی و اقتصادی متحول نشده است، بایستی اذعان داشت که نتایج اقتصادی صلح در خاور نزدیک محدود بوده‌اند. بویژه که نه هزینه‌های نظامی کاهش یافته است و نه وابستگی مالی به خارج. صلح اسرائیل و مصر در سپتامبر ۱۹۷۸، سپس اخراج سازمان آزادیبخش فلسطین از بیروت در ۱۹۸۲ و بالاخره پیروزی آمریکا به عراق در سال ۱۹۹۱، به عنوان آخرین قدرت عربی که امنیت اسرائیل و ذخایر نفتی را مورد تهدید قرار می‌داد، به هیچ وجه موجب کاهش هزینه‌های نظامی کشورهای منطقه نشده‌اند. درست بر عکس، خرید تجهیزات نظامی بوسیله قدرتهای منطقه‌ای بشدت افزایش یافته است. تامین امنیت داخلی به اندازه حفاظت در مقابل همسایگان مهم و هزینه در بردارد. جنگ خلیج فارس موجب تعمیق یک سوءظن امنیتی شده است، که به ریشه‌های درگیریهای اعراب و اسرائیل بازمی‌گردد و اینکه جنگ ایران و عراق این مساله را در طول دهه ۸۰ تشدید کرده بود.

در واقع راههای خلع سلاح منطقه‌ای به علت وجود یکسری دلایل عمده؛ غیرقابل حصول می‌باشد. از یک طرف قدرتهای غربی، برای حفاظت از منافع استراتژیک خود از برخی دولت‌های نزدیک یا متعادل «که از نفوذ خود به عنوان واسطه‌های منطقه‌ای استفاده می‌کنند» حمایت می‌کنند. بدین جهت، مصر علی‌رغم امضای قرارداد کمپ دیوید با اسرائیل، حدود دو سوم از کمک بسیار مهم آمریکا (۲/۵ میلیارد دلار بطور سالانه) را به شکل تجهیزات نظامی دریافت می‌دارد. بعد از جنگ خلیج فارس، امارت متحده عربی، عربستان سعودی و کویت خود را درگیر برنامه‌های جدید و بلند پروازانه خرید تسلیحات کرده‌اند.

به لحاظ داخلی، واضح است که بعد از پایان حکومت ناصر در مصر، دولت‌های عربی، از فقدان مشروعیت که به علت گسترش نابرابری اجتماعی بیش از پیش متأثرکننده، گسترش مناطق حاشیمشین و نابودی اجتماعی - اقتصادی، تشدید شده است، رنج می‌برند.

با توجه به این مسأله، رژیم‌های حاکم منطقه خود را درگیر سیاست‌های امنیتی بسیار پر هزینه می‌کنند که به برنامه‌های مهم تجهیزات پیشرفته تخصصی و اعطای امتیازات اقتصادی وسیع به قدرتهای نظامی متکی

می‌باشند. دولت اسرائیل علی‌رغم برتری خردکننده نیروهای نظامی و نیروی هسته‌ای نابود کننده، بیش از پیش درگیر یک تلاش امنیتی چند جانبه و وسیع شده است. که استعمار سرزمینهای فلسطینی اشغال شده و فشار و اختناق خونینی که موجب کنترل نظامی جنوب لبنان شده و بالاخره مراقبت و انتظار در رابطه با توسعه سیاست‌های بنیادگرایی اسلامی در پاکستان و الجزایر را در پی دارد، می‌باشد.

طبقه جدیدی از کارگزاران اقتصادی

به دلیل عدم حل کلی علل ناامنی در خاور نزدیک - نیز شرایط عراق و تداوم مساله کردستان - گسترش احتمالی قراردادهای صلح بین اسرائیل و همسایگان عربش به احتمال زیاد نخواهد توانست تاثیر اقتصادی چندانی بر جای بگذارد. صلح «سرد» یا آشتی‌های لنگان، نادرست یا غیر واقعی، در مرحله عمل فقط به تشدید مسابقه تسلیحاتی کمک می‌کنند و بدین ترتیب پیوسته منابع مالی بیشتری را عقم می‌سازند.

سقوط بازار نفت به سود کشورهای مصرف کننده در ابتدای سالهای ۸۰، درآمدهای کشورهای عرب صادرکننده نفت را به طور قابل توجهی کاهش داد. به طوری که درآمد عربستان سعودی (بعنوان بزرگترین تولیدکننده منطقه) از طلای سیاه، از سقف ۱۱۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۱ به ۱۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۶ سقوط کرد. و در دوران ثبات نسبی قیمت‌ها تا شروع جنگ عراق و کویت به ۲۴ میلیارد دلار در سال رسید.

به علت بودجه‌های اضطراری ۴۰ تا ۴۵ میلیارد دلاری، دولت سعودی، سالانه ۱۰ تا ۱۵ میلیارد دلار از دارائیهای خارجی خود برداشت می‌کند. از سال ۱۹۸۸ دولت عربستان اقدام به اخذ وام‌های خارجی نیز کرده است. امروزه حتی با وجود درآمدهای نفتی بالغ بر ۳۲ تا ۴۰ میلیارد دلار که در سایه تولید بیش

توانائیهای فنی اسرائیل و وفور سرمایه‌های عربی امکان سرمایه‌گذاریهای قابل توجهی در سطح منطقه را فراهم خواهند ساخت.

از ۸/۳ میلیون بشکه در روز حاصل می‌شود، کاهش عمیق و مداوم درآمدهای نفتی ادامه دارد، بحدی که توازن پرداخت‌های جاری و هزینه‌های عمومی را بکلی برهم زده است. این چنین است که در پایان جنگ خلیج فارس دارائیهای خارجی رسماً اعلام شده عربستان، به ۵۴ میلیارد دلار رسید در حالی که حجم این دارائیه در پایان ۱۹۹۲، ۱۴۸ میلیارد دلار بود. شرکت عربستان در جنگ خلیج فارس (۱۷ میلیارد دلار) سرمایه‌های خارجی آن کشور را کاهش داد، بطوری که این پادشاهی مجبور شد اولین وام بین‌المللی خود (به مبلغ ۴/۵ میلیارد دلار) را چند ماه بعد از پایان جنگ اخذ نماید. این وام‌گیری خارجی به

علاوه وام‌های داخلی، بدیهیهای دولت عربستان را به ۶۰ میلیارد دلار نزدیک می‌سازد.

دارائیهای مهم خارجی کویت که در آغاز جنگ ۱۰۰ میلیارد دلار برآورد می‌شد، ابتدا بهتر از دارائیهای عربستان باقی مانده بودند. اما بعد از ۱۹۹۱ این سرمایه‌ها نیز کاهش شدیدی یافته‌اند، در واقع کویت بین سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۰ بدلیل وجود درآمد سرمایه‌گذاریهای خارجی خود (حدود ۷ میلیارد دلار در سال) و نیز افزایش تولید ناشی از نقض سهم بندی اوپک، تا هنگام حمله عراق، توانسته بود دارائیهای خارجی خود را از تاثیرات ناشی از سقوط قیمت نفت به دور نگاهدارد. لذا به نظر می‌رسد که دارائیهای کویت به علت هزینه‌های همراه با متصلین (۱۶ میلیارد دلار بنا به اظهار منابع غربی، ۲۲ میلیارد دلار بنا به اظهار منابع کویتی) و نیز به علت هزینه‌های حمایت از مهاجرین جنگ، اعطای وام جهت به حرکت در آوردن سیستم بانکی کشور، عملیات مهار چاههای نفت آتش گرفته، هزینه‌های بازسازی، بالاخره اختلاس‌های مهمی که در اداره دارائیهای خارجی امیرنشین صورت گرفته است، کاهش یافته‌اند. همچنین در سایه جنگ خلیج فارس، کویت همانند عربستان سعودی مجبور شده است مبلغ ۵ میلیارد دلار از بانکهای بین‌المللی وام بگیرد تا بتواند از پس تعهد خود برآید.

در عوض هزینه‌های دولتی ابوظبی و قطر کمتر بالا رفته‌اند. هر چند که این دو امیرنشین نیز در هزینه‌های جنگ خلیج فارس مشارکت داشته‌اند (۴ میلیارد دلار برای ابوظبی که همچنین بایستی با آثار ورشکستگی بانک اعتبارات و تجارت بین‌المللی مقابله نماید). با وجود این در مجموع دولت‌های شورای همکاری خلیج فارس که در ابتدای دهه قبل دارای سرمایه‌های خارجی بالغ بر ۳۵۰ میلیارد دلار بودند، امروز دیگر بیش از ۷۰ تا ۸۰ میلیارد دلار دارایی خارجی در اختیار ندارند (باستثنای دارائیهای خانواده‌های سلطنتی) که سهم عمده‌ای از آن به طور محسوس متعلق به ابوظبی و قطر می‌باشد. این دو امیرنشین به دلیل شناختی که از وضعیت فوق‌العاده شکننده خود دارند، پیوسته خود را از بازیهای بزرگ ژئوپولیتیک منطقه‌ای بدور نگاه داشته‌اند.

در این شرایط تعجب‌آور نیست که برنامه‌های مالی اساسی، برای ثبات منطقه‌ای امکان بروز نیافته باشند. در این رابطه صندوق بین‌المللی پول ۱/۵ میلیارد دلار برای بازسازی لبنان تخصیص داده که ۶۰ درصد آن را کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و ۴۰ درصد دیگر را کشورهای غربی عهده‌دار شده‌اند، این سرمایه‌ها بایستی مطابق با توافقنامه طائف که در اکتبر ۱۹۸۹ منعقد گردید، و در جهت پیاده کردن آن، به مصرف برسد. بدین ترتیب تعهد جامعه عرب و جامعه بین‌المللی را برای کمک به لبنان در جهت خروج قطعی از بحران به اثبات رسانده است. همچنین در این رابطه بایستی از صندوق ۱۰ تا ۱۵

میلیارد دلاری که کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در جریان دوازدهمین اجلاس سالانه سران دول عضو در کویت در فوریه ۱۹۹۲، برای کمک به اقتصاد کشورهای عربی که با متحدین ضد عراق همراه بودند، یاد کرد. در واقع رهبران شورای همکاری خلیج فارس در صدد جلب همکاری سرمایه‌های خصوصی اتباع خود در خارج برآمده‌اند تا از آنها در جهت توسعه سرمایه‌گذاری در دیگر کشورهای عرب استفاده نمایند. آنها این کار را در چهارچوب کلی «آزاد سازی اقتصادی» تجویز نموده‌اند. اکنون دیگر زمان توسعه مکانیسم مشارکت عمومی بدانگونه که در بین سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۵ شاهد پیدایش تعداد زیادی صندوق و مجمع با سرمایه‌های عمومی بین‌العربی بودیم، نمی‌باشد. بلکه «رقبای» بولی جدیدی در اثر جریان ملایم و مداوم دلارهای نفتی در سرتاسر خاور نزدیک متولد می‌شوند.

در حالی که سرمایه‌های عمومی ایجاد شده در اثر جریان ملایم و مداوم دلارهای نفتی کاهش یافته است، و آنچه از آن باقی مانده صرف خریدهای تسلیحاتی می‌شود، امروزه دیگر سرمایه‌های خصوصی امکان اظهار وجود می‌یابند و تمامی دولت‌ها ستایشگر آن می‌شوند و سعی می‌کنند تا شرایط اقتصادی و حقوقی مساعدی بوجود بیاورند.

انور سادات رئیس جمهور وقت مصر در سال ۱۹۷۴ آغازگر این راه بوده است، بعد از آن کشورهای متعددی چون سودان یا سوریه هم اکنون در جهت آزادسازی اقتصادی قدم برمی‌دارند، این در شرایطی است که در لبنان شخصیتی چون رفیق حراری در لبنان به نخست‌وزیری منصوب می‌شود، مردی که ثروت وی در عربستان سعودی در طی یک دهه، ۴/۵ میلیارد دلار برآورد می‌شود که بنظر می‌رسد بر کل درآمد ملی لبنان سنگینی خواهد داشت.

آمار دقیقی از این ثروتهای شخص وجود ندارد. نمونه‌های متعددی از آنها در بین خانواده‌های سلطنتی و غیر سلطنتی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس وجود دارد. در بین کشورهای مشرق عربی کشوری نیست که از آغاز دهه ۸۰ طبقه‌ای از شهروندان با سرمایه‌های شخصی بین ۲۰ تا ۵۰ میلیون دلار و افراد ممتازی با بیش از یک میلیارد دلار سرمایه در آنها یافت نشود. با وجود این، این میلیونها از جهت منشأ ثروت دارای ویژگی مشترک بخصوصی می‌باشند که در کشورهای عضو شورای خلیج فارس و بویژه در عربستان سعودی در سایه حمایت خانواده‌های در راس قدرت، مستقیماً در بخش BTP با بطور غیر مستقیم از طریق خدمات واسطه‌ای و دلالی شرکت‌های بزرگ بین‌المللی و اقتصادی منطقه حاصل شده است. ما در اینجا با طبقه اجتماعی جدیدی با ویژگیهای کاملاً خاص روبرو می‌باشیم. توانائی و ثروت این طبقه که در فاصله چند سال بدست آمده است، به لطف قراردادهای منعقد



کسب مهارت تکنولوژیک و ظرفیتهای جمعی مؤسسات عرب جهت رقابت بین‌المللی و برای وارد شدن در چرخه‌های تجاری بین‌المللی مانند یک شریک قابل احترام به وقوع نییسته است.

ما در کشورهای محور اروپایی و آمریکایی با مکانهای توریستی زمستانی مشهور شاهد سرمایه‌گذاری در بانکها و بازارهای بورس و نیز تمایل خیلی شدید به صرافی در بازارهای مبادله پولی می‌باشیم. تنها سرمایه‌گذارهای بانکی عربی با هویتی کاملاً آشکارا، در سال ۱۹۹۱ شاید از ۸۶/۶ میلیارد دلار تجاوز نمی‌کرده؛ اگر به این مبلغ، مبالغ سپرده شده بوسیله شرکت‌های کارگزار و نیز سرمایه شرکت‌های معمولی با حقوق اروپایی یا آمریکایی اما متعلق به سرمایه‌گذارهای عربی را اضافه نماییم، سقف ثروتهای خصوصی اعراب که در بانکهای خارج از کشورهای عربی خوابیده‌اند، باید چیزی در حدود ۱۰۰ تا ۱۲۰ میلیارد باشد.

به علاوه، دارائیهای موجود در بازارهای بورس و شرکت‌های خرید و فروش زمینهای منطقه‌ای که متعلق

شده از طریق روابط سیاسی برخوردار از امتیازات یا از طریق دلالیهای ساده از نظر فنی متفعل، و پیوسته متکی به روابط سیاسی منطقه‌ای که اجازه دسترسی به محافل سیاسی - مالی غربی را فراهم می‌سازد، به طور عمده در مؤسسات BTP متمرکز شده‌اند.

با توجه به تفاوت‌های موجود بین شرکت‌های گروه‌ای، ترک و هندی که مهارتها و توانائیهای فنی را، بخصوص در سایه بازارهای ایجاد شده در کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، بدست آورده‌اند، طبقه جدیدی از کارگزاران اقتصادی عرب بوجود آمده که شخصیت خود را مدیون سیم‌های نفتی می‌باشند. و با ویژگی انباشت ثروتهای انبوه که مطابق با میل قلبی خانواده‌های حاکم است، مشخص می‌گردند. لذا بهیچوجه ما در اینجا با طبقه‌ای از کارگزاران مبتکر به مفهومی که اقتصاد نئوکلاسیک متضمن آن است، مواجه نیستیم. و این الگوی تولیدی کنونی در وجود کارگزاران اقتصادی آسیایی یا مبتکران فردی بخش الکترونیک و انفومارکتیک ملموس می‌باشد. به همین دلیل در خاور نزدیک هیچ جهش کیفی در جهت

به این طبقه از کارگزاران اقتصادی تازه بدوران رسیده است به چیزی حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیارد دلار بالغ می‌گردد.

با توجه به افزایش دائمی این سرمایه‌های خصوصی عربی، می‌توان حجم آنها را قریب ۵۰۰ میلیارد برآورد نمود یا مبلغی بسیار بالاتر از تولید ناخالص داخلی همه‌ی بیست و یک کشور عرب، که حدود ۴۰۰ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود (که ۳۰۰ میلیارد دلار آن تنها به کشورهای صادرکننده نفت تعلق می‌گیرد). این ارقام نشانگر حجم قابل توجهی از ثروت جابجا شده می‌باشد که طبقه جدید اجتماعی در سایه انس و ارتباط مداومش با خانواده‌های در رأس قدرت خلیج فارس و نیز محافل سیاسی اقتصادی غربی بدست آورده است. سرمایه‌گذارهایی که در کشورهای عربی عمدتاً در زمینه خرید و فروش زمین، هتل‌دارهای لوکس، واردات و صنایع فوق سبک بستهبندی و آماده‌سازی محصولات عمده مصرفی صورت گرفته به آرامی در حال رشد می‌باشند. اینها بخشهایی هستند که نرخ بهره در آنها فوق‌العاده بالاست و کنترل مالیات بر درآمد بوسیله کارمندان یا حقوقهای غیر منطقی، عملاً غیر ممکن می‌باشد. این نوع سرمایه‌گذارها که تمرکز درآمدها را کاملاً تشدید می‌کند، به طور واقعی اشتغال‌زا نبوده و نمی‌توانند در توسعه واقعی اقتصاد کشورها سهمی به عهده داشته باشند. در راستای برنامه‌های آزادسازی اقتصادی، این مساله قابل پیش‌بینی است که شرکت‌های سودآور بخش عمومی در زمینه جهانگردی، حمل و نقل، نساجی به سرمایه‌های خصوصی اعراب منتقل شوند، خود این دولتهای بعضاً ضعیف، دارای نظام پرداخت حقوق ماهانه ناکافی حتی برای وزرا و کارمندان عالی رتبه بوده و توان مقاومت در برابر تأثیرات این ثروت‌های انبوه خصوصی را نخواهد داشت، سرمایه‌هایی که نمی‌توانند در وضعیت دیگری غیر از شرایط سیاسی - اجتماعی که در آن شکل گرفته‌اند، خود را حفظ کرده و به بهره‌وری برسند. لذا منطقه با خطر بروز یک سرمایه‌داری از نوع سودجو، پر توقع در رابطه با نرخ سود بسیار بالا و فرارکننده از مالیات روبرو است. همچنین آنها به نسبت دولتهای از نظر مالی ضعیف خود، در توسعه اقتصادی جامعه سهم کمتری دارند.

در لبنان که مدت ۱۷ سال درگیر جنگ بود از مدتی قبل شاهد بوجود آمدن این شرایط می‌باشیم که در آن سرمایه‌داری کوچک محلی یکلی کنار زده شده و ساختار مالیات بر اراضی، بوسیله برنامه‌های عظیم شرکت انحصاری معامله‌گر زمین برای بازسازی بیروت به هم خورده است و گروه قدرتمندی از خلیج فارس، صندوقی برای بازسازی لبنان بوجود آورده‌اند که سرمایه‌های آن کاملاً خصوصی است. این صندوق قبل از همه قصد دارد سرمایه‌های خود را در خرید زمین و باز خرید صنایع خصوصی سودآور لبنان بکار اندازد. نهایتاً نرخ مالیات بر درآمد بایستی به ۶

با ۷ درصد کاهش یابد. این در حالی است که دولت هنوز مجبور به استقراض می‌باشد. هفت یا هشت بانک محلی که به گروه سرمایه‌های عربی یا بانکهای بزرگ بین‌المللی خیلی قدرتمند تعلق دارند، ۸۰٪ از وامهای داخلی دولت لبنان را متقبل شده‌اند، در این شرایط دشوار، در لبنان مانند دیگر کشورهای عربی، بهترین کادربهای فنی و علمی بدلیل وجود بی‌عدالتیهای اجتماعی و فساد به مهاجرت خود ادامه می‌دهند. این حرکتها بوسیله کارگزاران اقتصادی متعددی مورد حمایت قرار می‌گیرند که با پرداخت مالیات از منافع خاص خود حفاظت می‌کنند. این مشارکت مالی موجب بروز قدرت عقیدتی نیرومند توانا به حل تضادهای اجتماعی و سیاسی متزاید منطقه در آینده خواهد شد. حتی بعضی از این قدرتهای جدید خصوصی در ایجاد شبکه‌ای از بانکها و شرکت‌های پولی با عنوان «اسلامی» در کشورهای آسیای و آفریقای تخصص پیدا کرده‌اند.

حمایت محافل جدید مالی از شکلهای اقتصاد اسلامی و نیز کمکهایی که گاهی اوقات به بعضی از حرکت‌های سیاسی منتسب به اسلام می‌کنند، اصلاً تعجب‌آور نیست، زیرا جنبشهای اسلامی علی‌رغم تنوعشان، دارای دیدگاه‌های اقتصادی مشابهی می‌باشند «نوعی فوق لیبرالسم که خواهان از بین رفتن سازمانهای دولتی و تقلیل نقش آنها در ایجاد فرصتهای برابر برای همه، تامین اجتماعی و دخالت دولت در عرصه‌های علمی، فنی است» چیزی که از نظر حقوق اسلامی کلاسیک و ناشناخته می‌باشند. از طرفی به نظر می‌رسد که کشورهای غربی با درک درستی که از شرایط بازی دارند، با چشم‌پوشی از تروریسم «اسلامی» سعی می‌کنند از وجود برخی رهبران جنبشهای اسلامی معروف به میانرو یا دارای دیدگاههای «روشنفکری» در حل مشکلات منطقه بهره بگیرند. از سالها قبل در محافل آکادمیک آمریکایی و فرانسوی این فکر وجود دارد که برای ایجاد دولتهای لیبرال در کشورهای اسلامی برخی از جنبشهای اسلامی استفاده شود که دارای ایده‌نولوژی اقتصادی نزدیک به مشرب فکری سرمایه‌داری نوع چپ آن می‌باشند.

نظم نوین منطقه‌ای غیر قابل اجرا

در واقع در حالی که تمام ناظران توجه خود را به ضرورت یک نظم سیاسی مطلوب در خاور نزدیک معطوف داشته‌اند، یک نظم اقتصادی منطقه‌ای غیرقابل انطباق در حال پیاده شدن می‌باشد، نظمی با نتایج بسیار سنگین سیاسی، زیرا این نظم در صدد آن است که به دولتها نقشی اعطا کند که تنش‌های اجتماعی را با همکاری ضمنی جنبشهای اسلامی و محافل اقتصادی جدیدی که اعتبار خود را مدیون وابستگی و در حاشیه قرار گرفتن جهان عرب از نظر اقتصادی می‌باشند تنظیم نمایند.

در این شرایط، خوشبینی چندانی نسبت به آنچه که اسرائیل را وارد مدار اقتصادی منطقه نماید وجود

ندارد. کشورهای عربی نه کمبود سرمایه دارند و نه کمبود نیروی انسانی. هر چند که تکنیسین‌های کیفی و دانشمندان آنها همانند قسمت اعظمی از ثروت آنها در خارج از کشور می‌باشد و اگر یک صلح واقعی بر این کشورها حاکم شده بود و تمایلی در جهت اصلاح ساختارهای اجتماعی - اقتصادی بروز می‌کرد، شاید آنها تمامی ابزارهای یک توسعه سریع را بدست می‌آوردند، ابزارهایی که آنها را از حالت در حاشیه قرار گرفتن در اقتصاد کنونی خارج می‌کرد. در آن صورت مشکلات واقعی باقی می‌ماند، که عبارت بودند از مسئله آب و مشکل عدم هماهنگی رهبران حماسی با حکومت خودگردون عرفات در غزه و اریحا.

اگر ورود اسرائیل به اقتصاد منطقه در آینده نزدیک اتفاق بیافتد، در سایه صلح «سرد» و در درازمدت اثرات متناقضی بجا خواهد گذاشت، اگر که هیچیک از طرفهای درگیر به طور واقعی از آن راضی نباشند. در این صورت شاید اسرائیل بتواند به طور حاشیای صادرات صنعتی خود را افزایش داده و برخی از اتباع آن بتوانند چرخه‌های واسطه‌گری بین‌المللی را از طریق قراردادهای بزرگ با اقتصادهای محلی و شرکت‌های صنعتی غربی سامان دهند. وابستگی اقتصادی مفرط اسرائیل به امریکا جز با کاهش حداقل بودجه‌های نظامی آن و قسمتی از سطح زندگی مردم به طور اساسی تقلیل نخواهد یافت.

در صورتی که دیگر فوران چاههای نفت ادامه پیدا نکند و ناهنجاریهای اجتماعی تجدید شوند، نتیجه این وابستگی چند جانبه منطقه به دنیای خارج، بلندپروازیهایی امنتی است که متوجه دولتها شده است. نظم جدید اقتصادی منطقه‌ای که در خاور نزدیک طرح می‌شود، چهارچوب محدود و فرضی مذاکرات سوریه و اسرائیل و نیز وخیم شدن اوضاع عراق، خاور نزدیک را در دور باطلی از بی‌ثباتی، خشونت و استضعاف جمعیت محدود می‌سازند.

۱- طی یک تفاهم نامه که بعد از جنگ خلیج فارس، مؤسسه leclerc فرانسه با شیخ‌نشین ابوظبی منعقد کرده است این امیرنشین ۴ میلیارد دلار تسلیحات خریداری خواهد کرد. عربستان سعودی شکاری بمب‌افکن‌های جدیدی به آمریکا سفارش داده است؛ لازم به یادآوری است که خریدهای نظامی عربستان سعودی بین سالهای ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰ به ۷۵ میلیارد دلار رسیده بود و اینکه کل هزینه‌های نظامی عربستان طی این دوره به حدود ۲۰۰ میلیارد دلار بالغ می‌شود.